



Uṣūlī Principles Inspired by the Holy Qur'ān

Jaafar Sadeqi Fadaki  

Graduate of Qom Seminary and Assistant Professor at the Quran Research Institute of Qom Islamic Sciences and Culture Research Institute ; j.sadeqi@isca.ac.ir

<https://orcid.org/0000-0001-7029-1777>

Article Info

Article Type:

Research Article

Article History:

Received 23 May 2024

Received in revised form 29 January 2025

Accepted 30 January 2025

Keywords:

Uṣūl al-Fiqh,

Qur'ānic authority,

Islamic Legal Theory,

Juristic Methodology,

Derivation of Rulings

ABSTRACT

The science of *uṣūl al-fiqh* (Islamic legal theory) and its principles play a fundamental role in interpreting the *Qur'ān* and *sunnah*, as well as in deriving religious rulings from these primary sources. Indeed, without knowledge of these methodological principles, proper juristic derivation would be unattainable. The origins of this discipline, however, remain contested among both *Shī'ah* and *Sunnī* scholars.

While some *Sunnī* jurists credit Abū Hanīfah as the founder of *uṣūl al-fiqh*, others attribute its development to al-Shāfi'ī or his students. Conversely, *Imāmī* scholars maintain that Imām al-Bāqir and Imām al-Ṣādiq (peace be upon them) established this science, with their students serving as its first systematizers. This study argues that the primary source of *uṣūlī* principles is in fact the *Qur'ān* itself, as numerous verses implicitly contain the foundational methodology for legal derivation. The Prophet Muḥammad and the Ahl al-Bayt (peace be upon them) were the first to extract these principles from *Qur'ānic* verses and formulate them for the Muslim community's use in understanding and deriving rulings from divine texts. Through critical analysis of existing scholarship and presentation of textual evidence, this paper demonstrates the *Qur'ān's* substantive inclusion of core *uṣūlī* principles and methodological rules.

Cite this article:

Sadeqi Fadaki. M J.(2025). "Uṣūlī Principles Inspired by the Holy Qur'ān"; *Journal of Islamic Law and Jurisprudence*; 37(4); 207-236. 



© The Author(s).

Publisher: Islamic Propagation Office of Qom Seminary- Khorāsān-e-Razavi Branch. DOI: <https://doi.org/10.22034/jrj.2025.69098.2819>



پروژہ شکار علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

قرآن کریم الهام بخش قواعد اصولی^۱

سید جعفر صادقی فدکی 

دانش آموخته حوزه علمیه قم و استادیار پژوهشکده قرآن پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی قم، ایران.

رایانامه: j.sadeqi@isca.ac.ir ; 1777-7029-0001-0000@orcid.org/https://



تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۳/۰۳

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۱۱/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۱/۱۱

چکیده

قرآن کریم الهام بخش
قواعد اصولی

۲۰۹

علم اصول و قواعد آن نقش بسزایی در فهم قرآن و سنت و استنباط احکام شرعی از این دو منبع دارد، به گونه‌ای که بدون شناخت این اصول و قواعد، دستیابی به این هدف امکان‌پذیر نیست. با این حال، خاستگاه این علم همواره محل اختلاف میان عالمان فریقین بوده است. برخی فقیهان اهل سنت، ابوحنیفه را بنیان‌گذار این علم دانسته‌اند، درحالی‌که برخی دیگر، ابداع آن را به شافعی یا شاگردان او نسبت داده‌اند. در مقابل، برخی فقیهان امامیه، امام باقر و امام صادق علیه السلام را بنیان‌گذاران این دانش معرفی کرده و شاگردان ایشان را نخستین تدوین‌کنندگان آن دانسته‌اند.

با این وجود، حقیقت آن است که خاستگاه اولیه علم اصول و قواعد آن، قرآن کریم است، چراکه در آیات متعددی، اصول و مبانی این دانش به صورت نهفته بیان شده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام نخستین کسانی بودند که این اصول و قواعد را

۱. صادقی فدکی، سید محمد جعفر (۱۴۰۳). قرآن کریم الهام بخش قواعد اصولی، جستارهای فقهی و اصولی ۱۰



صص: ۲۰۷-۲۳۶. 2025.69098.2819.10.22034/jrj.https://doi.org/

ناشر: دفتر تبلیغات اسلامی خراسان رضوی © نویسندگان

از آیات قرآن استخراج کرده و برای فهم و استنباط احکام شرعی از متون تشریع، در اختیار جامعه اسلامی قرار دادند.

در این پژوهش، ضمن بررسی و نقد دیدگاه‌های پیشین، دیدگاه اخیر با ارائه ادله متعدد اثبات شده و اشتمال قرآن کریم بر برخی اصول و قواعد این دانش مورد تحلیل و تبیین قرار گرفته است. **کلیدواژه‌ها:** قرآن کریم، علم اصول، مرجعیت علمی قرآن، ظرفیت تحقق دانش اصول.

مقدمه

قرآن کریم، نخستین و مهم‌ترین منبع تشریع احکام و معارف الهی است که برای هدایت بشر و سامان‌دهی زندگی دنیوی و اخروی او نازل شده است. در راستای تحقق این هدف، مجموعه‌ای از احکام و قوانین در حوزه‌های گوناگون، از جمله عبادات، سیاست، اقتصاد، فرهنگ، قضاوت و مجازات، در آن به ودیعه نهاده شده است. با این حال، درک و استنباط این معارف و احکام، مستلزم بهره‌گیری از علوم و ابزارهای ویژه‌ای است تا مکلفان بتوانند به آموزه‌های نهفته در این کتاب الهی دست یابند.

جستارهای
فقهی و اصولی

سال دهم، شماره پیاپی ۳۷
۱۴۰۳

۲۱۰

از جمله مهم‌ترین علوم و ابزارهای یادشده، علم اصول و قواعد حاکم بر آن است که نقش بسزایی در تفسیر قرآن و استنباط احکام از آن دارد. شیخ طوسی در بیان اهمیت این دانش و تأثیر آن در فهم و استخراج احکام شرعی می‌گوید:

«دانش اصول علمی است که باید به آن اهتمام زیادی داده شود؛ زیرا همه احکام شریعت بر پایه شناخت آن استوار است. علم به چیزی از شریعت بدون محکم کردن اصول آن ممکن نیست و کسی که علم اصول را نداند، عالم به احکام نخواهد بود، بلکه تنها حکایت‌گر دانش دیگران و مقلد خواهد بود» (طوسی، ۱۴۱۷ق، ۴/۱).

اما در مورد خاستگاه پیدایش این علم و کسانی که آن را پدید آورده‌اند، دیدگاه‌های متفاوتی از سوی عالمان فریقین مطرح شده است. برخی، ابوحنیفه را نخستین کسی دانسته‌اند که روش‌های استنباط احکام را در کتاب «الرأی» گردآوری کرده و پس از وی، شافعی این کار را ادامه داده است (سرخسی، ۱۴۱۴ق، ۳/۱). برخی دیگر از فقیهان اهل سنت، شافعی را پدیدآورنده این علم می‌دانند که برای نخستین

بار قواعد اصولی را ابداع کرده و کتاب «الرساله» را در این زمینه تألیف نموده است (اندلسی، ۱۴۲۲ق، ۷/۱). در مقابل، برخی فقیهان امامیه، واضح علم اصول را امام باقر و امام صادق علیه السلام دانسته‌اند که با املائی قواعد این دانش بر شاگردان خود، برای نخستین بار به ابداع و ترویج آن پرداخته‌اند (صدر، بی تا، ۳۱۰). در این پژوهش، پس از بررسی و نقد دیدگاه‌های مطرح‌شده، دیدگاه صحیح در این زمینه با استناد به ادله مختلف قرآنی و روایی تبیین شده است.

پیشینه این بحث به آغاز تدوین منابع فقهی و اصولی توسط فقیهان شیعه و اهل سنت بازمی‌گردد. در ابتدا، برخی فقیهان در منابع فقهی یا اصولی خود به‌طور محدود از آیاتی از قرآن برای اثبات مباحث اصولی استفاده می‌کردند. سپس، دامنه استناد به آیات قرآن در این مباحث گسترش یافت تا جایی که برخی اصولیان از صدها آیه برای اثبات مباحث مختلف اصولی بهره بردند. برخی دیگر نیز کتاب‌های مستقلی در زمینه قواعد اصولی برگرفته از آیات قرآن و روایات تألیف کرده‌اند. از جمله مهم‌ترین این آثار می‌توان به کتاب «الاصول الاصلیه المستفاد من الكتاب والسنة» تألیف فیض کاشانی (۱۰۹۱ق) و کتاب «الاصول الاصلیه» تألیف سید عبدالله شبر (۱۲۴۲ق) اشاره کرد.

در عصر حاضر، کتابی با عنوان «قرآن و دانش اصول» از سوی رضا حق‌پناه در سال ۱۳۹۰ تألیف و چاپ شده است که در آن آیات مورد استناد اصولیان فریقین در علم اصول گردآوری و بررسی شده است. افزون بر این تا جایی که جستجو صورت گرفته، تاکنون دو مقاله از سوی محققان معاصر در این زمینه به چاپ رسیده است. مقاله نخست با عنوان «درآمدی بر استناد به قرآن کریم در علم اصول» از سوی مؤلف کتاب یادشده تألیف و در مجله علمی پژوهشی «مطالعات اسلامی، فقه و اصول» در سال ۱۳۸۹ منتشر شده است. در این مقاله، مؤلف سیر استناد به آیات قرآن در علم اصول توسط اصولیان شیعه و اهل سنت را به‌طور کلی و بحث «اصالة البرائه» را به‌طور خاص مورد بررسی قرار داده است. مقاله دوم با عنوان «بررسی تطبیقی کاربرد مهم‌ترین آیات الاصول در مبحث مفاهیم اصول فقه» از سوی کامران اویسی تألیف و در مجله علمی ترویجی «مطالعات تطبیقی قرآن و حدیث» در سال ۱۳۹۳ منتشر شده است که در آن، برخی از مهم‌ترین آیات مورد استناد اصولیان در

بحث مفاهیم اصول فقه بررسی شده است.

بر این اساس، نوآوری پژوهش حاضر در مقایسه با تألیفات پیشین این است که از یک سو، دیدگاه‌های مختلف مطرح در مورد خاستگاه علم اصول و پایه گذاران این علم بیان شده و به‌طور جامع مورد بررسی و نقد قرار گرفته است و از سوی دیگر، دیدگاه خاستگاه قرآنی این علم انتخاب و با ادله متعدد اثبات گردیده است. همچنین، ظرفیت قرآن کریم در اشتغال بر دانش اصول و نحوه طرح مباحث اصولی در قرآن به تفصیل تبیین شده است؛ مسائلی که در منابع پیشین به‌طور کامل مطرح و بررسی نشده‌اند. با این حال، قبل از پرداختن به این دو جنبه، لازم است برخی اصطلاحات کلیدی بحث بررسی و تبیین شوند.

مفاهیم و اصطلاحات

«علم اصول»

برای علم اصول تعاریف مختلفی ارائه شده است. تعریف مشهور در این زمینه عبارت است از «العلم بالقواعد الممهده لاستنباط الاحکام الشرعية الفرعية؛ علم اصول، علمی است که به قواعدی پرداخته می‌شود که برای استنباط احکام شرعی فرعی وضع شده است» (شیخ بهایی، ۱۴۲۳ق، ۴۱؛ میرزای قمی، بی‌تا، ۵).

تعریف دیگری که برخی از فقیهان ارائه داده‌اند، «علم اصول به صنعتی گفته می‌شود که در آن، قواعدی که در فرآیند استنباط احکام شرعی به کار می‌روند، یا در مقام عمل به آن‌ها رجوع می‌شود، شناخته می‌گردد» (خراسانی، ۱۴۰۹ق، ۹؛ نجفی اصفهانی، ۱۴۱۳ق، ۷).

بر این اساس، قواعد اصولی به قواعدی گفته می‌شود که به‌وسیله آن‌ها احکام شرعی کلی استنباط می‌شود (حسینی یزدی، ۱۳۸۵ق، ۱/۱۴) یا قواعدی است که برای تحصیل حجت بر حکم شرعی به کار می‌رود (سیفی مازندرانی، ۱۴۲۵ق، ۲/۳۳)، مانند قاعده حجت خبر واحد، دلالت امر بر وجوب و نهی بر تحریم، قاعده عام و خاص، اطلاق و تقیید و...؛ بنابراین، علم اصول به مجموعه این قواعد اطلاق می‌شود که به‌وسیله آن‌ها احکام شرعی الهی از منابع تشریع و ادله برداشت می‌شود.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال دهم، شماره پیاپی ۳۷
۱۴۰۳

۲۱۲

«مرجعیت علمی قرآن»

«مرجعیت» مصدر صناعی کلمه «مرجع» است که در لغت به معنای مورد رجوع بودن و محل مراجعه دیگران آمده است (دهخدا، ۱۳۷۳، ۱۲/۱۸۲۰۹). در اصطلاح، به متفکر و صاحب نظری گفته می‌شود که مردم برای نظرخواهی یا رفع مشکلات خود به او رجوع کنند یا برای دسترسی به اطلاعات و آگاهی‌های لازم در موضوعی خاص به او مراجعه کنند (انوری، ۱۳۸۵، ۷/۶۸۵۹).

کلمه «علمی» منسوب به علم است و علم در لغت به معنای شناخت و ادراک حقیقت چیزی است (زبیدی، ۱۴۱۴ق، ۱۷/۴۹۵؛ راغب اصفهانی، ۱۴۲۷ق، ۵۸۰). در اصطلاح، علم به معنای اعتقاد جازم و ثابت مطابق با واقع یا به حصول صورت چیزی در عقل (عبد المنعم، بی‌تا، ۲/۴۲۳) یا به قواعدی کلی در موضوعی خاص گفته می‌شود (فتح‌الله، ۱۴۱۵ق، ۲۹۶).

ترکیب «مرجعیت علمی قرآن» به معنای منبع بودن قرآن برای متخصصان علوم است (رضایی اصفهانی، ۱۳۹۶، ۱/۱۵). این مفهوم شامل پاسخگویی قرآن به نیازهای هر عصر، ملاک عمل قرار گرفتن آن، تأثیرگذاری قرآن بر مبانی و مبادی علوم و جهت‌دهی به آن‌ها و همچنین داشتن بالاترین شایستگی‌های علمی در رفع نیازها و انتظارات علمی نسبت به منابع علمی دیگر است (فاکر میبدی و رفیعی، ۱۳۹۸، ۱/۱۴ و ۱۵). از میان تقریرهای یادشده، مراد از «مرجعیت علمی قرآن» در این پژوهش، منبع بودن قرآن کریم نسبت به علوم مختلف، از جمله دانش و قواعد اصول و همچنین پاسخگویی این کتاب الهی به نیازهای بشر در این حوزه است.

«ظرفیت»

به معنای گنجایش، وسع (دهخدا، ۱۳۷۳، ۹/۱۳۷۸۲)، حد، اندازه، میزان و قابلیت گنجایش چیزی در خود و بیشترین حد یا میزان گنجایش چیزی آمده است (انوری، ۱۳۸۵، ۵/۴۹۲۹). مراد از ظرفیت تحقق دانش اصول در قرآن، تعیین اندازه و میزان گنجایش و اشتغال قرآن نسبت به دانش اصول و قواعد مختلف این علم برای استنباط احکام شرعی از متون دینی است.

دیدگاه‌های پیدایش علم اصول

در مورد خاستگاه دانش اصول و ابداع کنندگان آن، دیدگاه‌های متفاوتی از سوی عالمان فریقین مطرح شده است که در اینجا به عمده‌ترین آن‌ها اشاره می‌شود. برخی از عالمان اهل سنت، ابوحنیفه، پیشوای مذهب حنفیه را اولین ابداع‌کننده دانش اصول دانسته‌اند که راه‌های استنباط احکام را در کتاب «الرأی» بیان کرده است. پس از او، دو یار وی، قاضی امام ابویوسف یعقوب بن ابراهیم انصاری و امام ربانی محمد بن حسن شیبانی، این مسیر را ادامه داده‌اند (سرخی، ۱۴۱۴ق، ۳/۱). همچنین برخی دیگر از فقیهان اهل سنت، ابن ادریس شافعی را اولین مصنف در دانش اصول معرفی کرده‌اند. زرکشی در این باره می‌نویسد: «شافعی اولین کسی است که کتاب «الرساله» را در دانش اصول فقه تألیف کرد» (زرکشی، ۱۴۲۱ق، ۷/۱). در مقابل، برخی فقیهان امامیه امام باقر و امام صادق علیه السلام را به‌عنوان اولین پایه‌گذاران دانش اصول معرفی کرده‌اند. آیت‌الله سید حسن صدر در این باره می‌نویسد:

«اولین کسی که اصول فقه را تأسیس کرد و باب و مسائل آن را گشود، امام باقر علیه السلام بود و پس از ایشان، فرزندشان امام صادق علیه السلام بودند که قواعد این علم را بر اصحابشان املا کردند و از این دانش مسائلی را جمع‌آوری نمودند. متأخرین این مسائل را بر اساس ترتیب مصنفان و بر پایه روایات صادر شده از آن‌ها مرتب کردند» (صدر، بی‌تا، ۳۱۰).

وی سپس در ادامه آورده است: «اولین کسی که در مسائل علم اصول فقه کتابی تألیف کرد، هشام بن حکم، شیخ متکلمین در میان اصولیان امامیه بود که کتاب الفاظ و مباحث آن را تألیف کرد. سپس یونس بن عبدالرحمن کتابی در مورد اختلاف احادیث و مسائل آن نوشت و پس از این دو، شافعی در دانش اصول کتابی تألیف کرد» (صدر، بی‌تا، ۳۱۰ و ۳۱۱).

دیدگاه دیگری که می‌توان در این باره ارائه داد، این است که خواستگاه اصلی دانش اصول و قواعد آن قرآن کریم است و بسیاری از اصول و قواعد این دانش به گونه‌های مختلف در این کتاب الهی به ودیعه نهاده شده است. اولین کسانی

جستارهای

فقهی و اصولی

سال دهم، شماره پیاپی ۳۷
۱۴۰۳

۲۱۴

که اصول و قواعد این دانش را از قرآن کریم استخراج کرده و به نشر و ترویج آن پرداختند، رسول خدا ﷺ و اهل بیت ﷺ بودند. در این میان، نقش امام باقر و امام صادق ﷺ در استخراج و ترویج قواعد دانش اصول بیشتر از دیگر امامان معصوم ﷺ بوده است. این نظریه تا حدودی در سخنی از امام خمینی؛ مورد اشاره قرار گرفته است. ایشان در این باره می‌فرمایند:

«بیشتر مدارک مسائل اصولی در قرآن کریم و روایات منقول از اهل بیت ﷺ و مرتکبات فطری، عرفی و عقلایی وجود دارد، چنان که بعضی از مسائل این دانش مانند اجتماع امر و نهی از مسائل عقلی است» (خمینی، ۱۳۶۷، ۱۴۰/۳).

عمده دیدگاه‌های یاد شده با واقعیت موجود در آیات قرآن، روایات اهل بیت ﷺ و واقعیت تاریخی همخوانی ندارند و می‌توان آن‌ها را نقد کرد. در مورد دیدگاه نخست، می‌توان گفت که این نظر تنها از سوی معدودی از فقیهان اهل سنت و به‌ویژه از سوی سرخسی بیان شده است و جمهور فقیهان اهل سنت و فقیهان امامیه مخالف این نظر هستند؛ از این رو نمی‌توان آن را به‌عنوان دیدگاه صحیح در این باره به شمار آورد. افزون بر این، برخی بر این باورند که ابوحنیفه در هیچ علمی، نه در علم اصول و نه در علم فقه، کتاب مستقلی تألیف نکرده است؛ اما این نظر که وی اولین کسی بوده است که رأی و قیاس را در اجتهاد به کار برده، قابل قبول است (علی‌پور، ۱۴۳۱ق، ۶۹ و ۷۰).

نظر دوم و سوم نیز در تأیید این دیدگاه قابل پذیرش نیست؛ زیرا به گفته برخی از محققان اهل سنت، تألیف کتاب اصولی از سوی شاگردان یاد شده اثبات نشده است (محمد اسماعیل، ۱۴۱۹ق، ۳۲ و ۳۳؛ سعید السخن، ۱۴۲۰ق، ۸۸ و ۸۹). به علاوه، حتی اگر تألیف این کتاب‌ها ثابت شود، نمی‌توان این افراد را به‌عنوان اولین تدوین‌کنندگان قواعد علم اصول به شمار آورد؛ زیرا پیش از آنان کتاب‌هایی در این علم از سوی اصحاب امام باقر و صادق ﷺ، از جمله هشام بن حکم، تدوین گردیده است (صدر، بی‌تا، ۳۱۰ و ۳۱۱).

در مورد نظریه دوم نیز می‌توان گفت که اگر مراد صاحبان این نظر این باشد که شافعی اولین مؤلف در دانش اصول در میان مذاهب اهل سنت است، این

دیدگاه صحیح است؛ اما اگر مراد از آن اولین مؤلف در میان اندیشمندان اسلامی از فریقین باشد، این دیدگاه صحیح نیست؛ زیرا پیش از شافعی، برخی از شاگردان امام صادق علیه السلام، از جمله هشام بن حکم (۱۷۹ق)، در این موضوع کتاب «الفاظ و مباحثها» را تألیف کرده‌اند (صدر، بی‌تا، ۳۱۰ و ۳۱۱).

از سوی دیگر، اگر پیروان این دیدگاه بخواهند ادعا کنند که شافعی اولین ابداع‌کننده و واضع علم اصول است، چنان‌که این نظر از کلام ابو زهره و برخی دیگر قابل برداشت است، این ادعا نیز صحیح نیست؛ زیرا پیش از شافعی، امام باقر و امام صادق علیه السلام بسیاری از قواعد اصولی را بر شاگردان خویش املا کرده‌اند و متأخرین با گردآوری این قواعد، کتاب‌های متعددی را در این موضوع تألیف کرده‌اند. از جمله این کتاب‌ها می‌توان به «اصول آل الرسول» تألیف سید شریف موسوی، «الاصول الاصلیه» تألیف سید عبدالله شبر و «الفصول المهمه فی اصول الائمة» تألیف شیخ حر عاملی اشاره کرد (صدر، بی‌تا، ۳۱۰).

دیدگاه سوم نیز قابل نقد است، به این صورت که اگر مراد از تأسیس دانش علم اصول، گردآوری قواعد آن و تدوین این قواعد در کتاب‌هایی خاص باشد، این دیدگاه قابل قبول است؛ زیرا در این عصر، امام باقر و امام صادق علیه السلام قواعد متعددی از این دانش را بر شاگردان خود املا کردند؛ اما اگر مراد از تأسیس اصول فقه آن باشد که برای نخستین بار این قواعد از سوی این دو امام علیه السلام به‌طور خاص تأسیس شده و به شاگردان املا گردیده است، این دیدگاه به دلایل زیر قابل نقد است.

اولاً بسیاری از قواعد و مسائل دانش اصول، مانند مسئله محکومات و متشابهاً، نسخ آیات قرآن و روایات، مسئله عام و خاص، مطلق و مقید، حجیت خبر ثقه و... در قرآن کریم و سنت معصومان پیش از این دو امام به ودیعه نهاده شده است؛ بنابراین، نمی‌توان این دو امام معصوم علیه السلام را به‌عنوان اولین واضعین این قواعد و بیان‌کنندگان آن‌ها به شمار آورد.

ثانیاً افزون بر این، این قواعد در روایات فراوانی از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان معصوم پیش از این دو امام علیه السلام، به‌طور کاربردی و با اهداف خاص مانند تعلیم استنباط احکام از متون دینی استخراج و به کار رفته است. بر این اساس، باید امام

باقر و امام صادق علیه السلام را - به دلیل فراهم شدن شرایط نشر معارف دین در عصر آنان - جزو نخستین کسانی به شمار آورد که این اصول و قواعد را در حجم و گستره‌ای بیشتر از قرآن کریم و متون دیگر استخراج کرده و با املای آن بر شاگردان خویش، زمینه تدوین و ترویج این قواعد را فراهم کردند.

دیدگاه برگزیده

دیدگاه صحیح و برگزیده در این پژوهش، همان دیدگاه اخیر (قرآن کریم به عنوان خواستگاه و الهام بخش دانش اصول) است که دلایل متعددی از آیات قرآن، روایات و سیره عالمان و فقیهان اسلامی، این دیدگاه را تأیید می‌کند. در ادامه، به عمده‌ترین دلایل ذکر شده اشاره خواهیم کرد:

۱. آیات قرآن

قرآن کریم در آیات متعدد به برخی از اصول و قواعد دانش اصول به گونه صریح یا ضمنی اشاره کرده است.

قرآن کریم الهام بخش
قواعد اصولی

الف) آیاتی که در آن‌ها از اصل استنباط و استخراج احکام یاد شده است. از جمله در آیه ۸۳ سوره نساء می‌فرماید:

﴿وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَ الَّذِينَ يُسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾ و چون خبری، چه ایمنی و چه ترس به آن‌ها رسد آن را در همه جا فاش می‌کنند و حال آنکه اگر آن را به پیامبر و اولوالأمرشان ارجاع دهند، آنان که قدرت استنباط دارند حقیقت امر را به آنان می‌گویند.

مراد از «استنباط» در آیه عام است و هرگونه استخراج معانی و معارف قرآن کریم از ظاهر و یا باطن آیات آن، اعم از معارف و احکام فقهی یا غیر فقهی را شامل می‌شود (کاظمی، بی‌تا، ۱۱/۱؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۵، ۳۰/۴) و مقصود از «اولی الامر» در آیه اهل استنباط و دانشمندان صاحب نظر هستند (فخر رازی، ۱۴۱۳ق، ۱۹۹/۱۰؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۵، ۳۱/۴) که در رتبه نخست آنان اهل بیت علیهم السلام قرار دارند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵، ۳۱/۴).

در روایاتی از اهل بیت علیهم السلام نیز استنباط در آیه به استخراج و برداشت احکام از

قرآن تفسیر شده است. از جمله امام رضا علیه السلام در این باره می‌فرماید:

بر مردم واجب است که در مواقع تحیر و سرگردانی توقف کرده و آنچه را که نسبت به آن جاهل هستند، به آگاهان و استنباط‌کنندگان آن ارجاع دهند؛ زیرا خداوند متعال در کتابش می‌فرماید: ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾ و حال آنکه اگر در آن به پیامبر و اولی الامرشان ارجاع می‌دادند، آنان که قدرت استنباط دارند حقیقت امر را به آنان می‌گفتند؛ یعنی آل محمد صلی الله علیه و آله و کسانی که از آنان استنباط قرآن را درمی‌یابند و حلال و حرام الهی را می‌شناسند (حر عاملی، ۱۴۱۴ق، ۲۷/۱۷۱).

در کلام فقیهان نیز استنباط در آیه به اجتهاد با کاربرد قواعد اصولی تفسیر شده است. از جمله آقا ضیاء عراقی در این باره می‌نویسد: «مفهوم اجتهاد در صدر اسلام و مفهوم آن در عصر حاضر از این جهت که اجتهاد کننده باید در فهم عام و خاص قرآن و سنت و جمع بین متعارضین این دو منبع و طرح دلیل مرجوح و تمسک به عموم هنگام فقدان مخصص و تقدیم ناسخ و منسوخ و حکم به برائت هنگام فقدان دلیل و دیگر مسائل مورد نیاز استنباط، تفاوتی ندارد و این معنا دقیقاً در مفهوم اجتهاد در این عصر نیز وجود دارد؛ چنان که قرآن کریم به این معنا اشاره کرده و می‌فرماید: ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ... لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾» (عراقی، بی تا، ۲۷۳).

یکی دیگر از فقیهان معاصر در این باره آورده است: مراد از استنباط، استخراج احکام با اجتهاد است که قرآن کریم به آن اشاره کرده و می‌فرماید: ﴿لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾ (مازندرانی خاجوثی، ۱۴۱۱ق، ۲۰/۲)؛ بنابراین، آیه یاد شده به اصل اجتهاد و استنباط احکام از منابع تشریع - که با کاربرد قواعد اصولی محقق می‌شود - اشاره دارد.

ب) آیاتی که در آن‌ها به برخی قواعد اصولی اشاره شده است، مانند آیه ۷ آل عمران که می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ﴾ اوست که این کتاب را بر تو نازل کرد. بعضی از آیه‌ها محکمات‌اند، این آیه‌ها أم الکتاب هستند

و بعضی آیه‌ها متشابهات هستند؛ اما آن‌ها که در دلشان میل به باطل است، به سبب فتنه‌جویی و میل به تأویل از متشابهات پیروی می‌کنند.

در آیه‌ای دیگر نیز آمده است:

﴿مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾
هیچ آیه‌ای را منسوخ یا ترك نمی‌کنیم مگر آنکه بهتر از آن یا همانند آن را می‌آوریم.
آیا نمی‌دانی که خدا بر هر کاری تواناست؟ (بقره: ۱۰۶).

در این آیات به دو قاعده از قواعد اصولی، یعنی وجود محکمت و متشابهات در قرآن کریم و عدم تمسک به متشابهات و نسخ برخی آیات قرآن به وسیله آیاتی دیگر اشاره شده است؛ بنابراین، عموم مکلفان و به‌ویژه اهل فن وظیفه دارند در برداشت معارف و احکام قرآن به این دو قاعده توجه کنند.

ج) افزون بر دو مورد یاد شده، قرآن کریم در آیات فراوان دیگری احکام شرعی را در قالب قواعد دانش اصول بیان کرده است که این آیات نیز به‌نوعی به قواعد این دانش اشاره دارند. در ادامه این پژوهش، به نمونه‌های متعددی از این آیات اشاره خواهد شد.

قرآن کریم الهام‌بخش
قواعد اصولی

۲. روایات

۲۱۹

روایات متعددی از اهل بیت علیهم‌السلام وارد شده است که از وجود بسیاری از قواعد اصولی در قرآن حکایت دارد. این روایات را می‌توان به چند دسته ذیل تقسیم کرد. دسته اول: روایاتی است که در آن‌ها قرآن منبع همه معارف دین شمرده شده یا در آن‌ها معارف و احکام صادر شده از اهل بیت علیهم‌السلام برگرفته از قرآن دانسته شده است. از جمله در روایتی امام صادق علیه‌السلام فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ تَبْيَانًا كُلَّ شَيْءٍ حَتَّى وَاللَّهِ مَا تَرَكَ اللَّهُ شَيْئًا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْعِبَادُ، حَتَّى لَا يَسْتَطِيعَ عَبْدٌ يَقُولُ: لَوْ كَانَ هَذَا أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ؟ إِلَّا وَقَدْ أَنْزَلَهُ اللَّهُ فِيهِ؛ خَدَاوَنَد تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِي الْقُرْآنِ تَبْيِينَ هَمَّةٍ شَيْءٍ رَا نَازَلَ كَرْدَه اَست وَ بَه خَدَا سَوَكَنَد هِيچ چيز در آن فروگزار نشده است، به گونه‌ای که هیچ بنده‌ای نمی‌تواند بگوید: ای کاش این مطلب در قرآن نازل شده بود، جز اینکه خداوند درباره آن موضوع چیزی نازل کرده است» (کلینی، ۱۳۶۳، ۵۹/۱).

در روایتی امام باقر علیه السلام نیز آمده است: «إذا حدثكم بشئ فاسألوني من كتاب الله؛ هرگاه سخنی را برای شما گفتم، سند آن را از قرآن از من طلب کنید» (کلینی، ۱۳۶۳، ۶۰/۱) و نیز در روایتی امام صادق علیه السلام فرمود: «ما من أمر یختلف فیہ اثنان إلا وله أصل فی کتاب الله عز وجل ولكن لا تبلغه عقول الرجال؛ هیچ مطلبی که دو نفر در آن اختلاف کنند وجود ندارد، جز اینکه برای آن اصلی در قرآن وجود دارد، لیکن عقل عموم مردم به آن راه پیدا نمی کند» (کلینی، ۱۳۶۳، ۶۰/۱).

در این روایات، قرآن کریم منبع همه نیازهای بشر دانسته شده است و قدر متیقن نیازهای بشر در قرآن، معارف و احکام مربوط به دین است که از جمله آن‌ها اصول و قواعدی است که از سوی اهل بیت علیهم السلام درباره دانش اصول بیان شده است.

دسته دوم: روایاتی است که در آن‌ها به صراحت از برخی قواعد اصولی در قرآن سخن به میان آمده است، مانند روایتی از امیرمؤمنان علی علیه السلام که فرمود: «حدیث و فرمان پیامبر همانند قرآن است که در آن ناسخ و منسوخ و خاص و عام و محکم و متشابه وجود دارد و آیه‌ای از قرآن بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل نشد، جز اینکه آن حضرت آن را برای من قرائت و املا کرد و من آن را با خط خود نوشتم و پیامبر صلی الله علیه و آله تأویل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و خاص و عام آن را به من تعلیم داد» (حر عاملی، ۱۴۱۴ق، ۲۷/۲۰۷).

جستارهای
فقهی و اصولی

سال دهم، شماره پیاپی ۳۷
۱۴۰۳

۲۲۰

در روایتی از امام باقر یا امام صادق علیه السلام نیز آمده است: «وَالْقُرْآنُ خَاصٌّ وَعَامٌّ وَ مُحْكَمٌ وَ مُتَشَابِهٌ وَ نَاسِخٌ وَ مَنْصُوحٌ، فَالْإِسْخُونُ فِي الْعِلْمِ يَعْلَمُونَهُ؛ در قرآن کریم خاص و عام و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ وجود دارد و راسخان در علم این امور را می دانند» (کلینی، ۱۳۶۳، ۲۱۳/۱).

دسته سوم: روایاتی است که اهل بیت علیهم السلام ضمن اشاره به برخی قواعد اصولی در قرآن، به گونه‌ای عملی با کاربرد این قواعد، احکامی را از قرآن برداشت کرده‌اند، از جمله در روایتی، ابی حمزه گوید: «از امام باقر علیه السلام درباره حکم ازدواج با دختر زنی که مرد با وی ازدواج کرده و قبل از مقاربت او را طلاق داده، پرسیدم. حضرت در پاسخ فرمود: امیرمؤمنان علیه السلام در این مسئله حکم کرده و آن را جایز دانسته است. خداوند عزوجل می فرماید: ﴿وَرَبَّائِكُمُ اللَّائِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّائِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ

فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ». از این رو اگر با دختر ازدواج کند، سپس قبل از مقاربت با وی، او را طلاق دهد، مادرش بر وی حلال نیست. راوی گوید: آیا حکم این دو ازدواج با هم یکسان نیست؟ حضرت فرمود: نه حکم این ازدواج مانند آن نیست؛ زیرا خداوند در مورد ازدواج با مادر زن می‌فرماید: «وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ»، در این سخن ازدواج با مادر مقید به قیدی نشده است، همان گونه که ازدواج با دختر مقید به قید شده است. ازدواج با مادر مطلق است و شرطی ندارد؛ ولی ازدواج با دختر مشروط به شرط شده است» (حر عاملی، ۱۴۱۴ق، ۲۰/۴۶۵).

در حدیثی از امام صادق (ع) نیز آمده است: «لا تحلفوا بالله صادقین ولا کاذبین، فان الله عزوجل قد نهی عن ذلک، فقال عزوجل: «وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ»؛ خداوند را نه به دروغ و نه به راست در معرض سوگند قرار ندهید؛ زیرا خداوند عزوجل از آن نهی کرده و می‌فرماید: «خداوند را در معرض سوگندهایتان قرار ندهید» (کلینی، ۱۳۶۳، ۷/۴۳۴).

در این دو روایت، با استناد به اطلاق و تقیید جملات قرآن و یادآوری اطلاق و تقیید یاد شده، احکامی از آیات استنباط شده است. در روایت نخست، ازدواج با مادر زن مطلقاً حرام دانسته شده است، چه با دختر مقاربت کرده یا نکرده باشد؛ زیرا برخلاف ربائب که مقید شده است: «وَرَبَائِبُكُمُ اللَّائِي فِي حُجُورِكُم مِّن نِّسَائِكُمُ اللَّائِي دَخَلْتُم بِهِنَّ»، مادر زن به طور مطلق و بدون قید ذکر شده است: «وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ». از این رو، ازدواج با وی مطلقاً بر شوهر دختر حرام است. در روایت دوم نیز، با استناد به اطلاق «لَأَيْمَانِكُمْ»، سوگند به نام خدا مطلقاً منع شده است، چه سوگند به دروغ باشد و چه راست.

۳. سیره فقیهان

فقیهان فریقین در کتاب‌های اصولی و فقهی، برای اثبات قواعد اصولی به آیات فراوانی از قرآن استناد کرده‌اند که می‌توان به عنوان دلیل یا مؤید اثبات این دیدگاه به آن استناد کرد.

سید مرتضی (۴۳۶ق) در کتاب «الذریعه» صیغه امر را مشترک بین وجوب و

اباحه دانسته است که هر یک از دو معنا با قرینه اثبات می گردد و برای دلالت امر بر وجوب به آیه «وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ» (بقره: ۴۳) و برای دلالت امر بر اباحه به آیه «وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا» (مائده: ۲) استشهاد کرده است (علم الهدی، ۱۳۴۶، ۳۸/۱ و ۳۹).

محقق حلی (۶۷۶ق) در «معارج الاصول» به آیه «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا» (حجرات: ۶) برای حجیت خبر عادل استناد کرده است، با این استدلال که در آیه به وجوب تبیین خبر فاسق فرمان داده شده است و مفهوم آیه آن است که تبیین در خبر عادل لازم نیست و خبر او پذیرفته می شود (محقق حلی، ۱۴۰۳، ۱۴۴).

شیخ انصاری (۱۲۸۱ق) نیز برای حجیت خبر واحد به آیه «فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» (توبه: ۱۲۲) استشهاد کرده است، با این استدلال که آیه بر وجوب انذار دلالت دارد و هنگامی که انذار واجب باشد، قبول آن واجب خواهد بود و در غیر این صورت انذار لغو خواهد بود (انصاری، ۱۴۱۹ق، ۱/۲۷۷ و ۲۷۸).

سرخسی (۴۹۰ق) از اصولیان اهل سنت در کتاب اصولی خود به آیه «مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا» (بقره، ۱۰۶) بر جواز نسخ آیات قرآن با قرآن استدلال کرده است و سپس به عنوان نمونه از نسخ آیه «إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِئَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا» (انفال: ۶۵) به وسیله آیه «الآن خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِئَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ» (انفال: ۶۶) خبر داده است (سرخسی، ۱۴۱۴، ۷۷/۲).

و جصاص (۳۷۰ق) از اصولیان اهل سنت در کتاب «الفصول فی الاصول» از جواز نسخ سنت به وسیله آیات قرآن سخن گفته و دلیل این امر را آیه «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ» (نحل: ۸۹) دانسته است که قرآن کریم را بیان کننده همه چیز دانسته است (جصاص، ۱۴۰۵ق، ۲/۳۲۲).

ظرفیت تحقق مرجعیت علمی قرآن در اصول

پس از اثبات اصل قرآنی بودن خواستگاه علم اصول، لازم است ظرفیت اشتغال قرآن بر دانش اصول و چگونگی طرح قواعد این دانش در این کتاب الهی بیان شود.

ظرفیت قرآن کریم در گنجایش و اشتغال بر قواعد دانش اصول بسیار گسترده و متنوع است که این ظرفیت را می‌توان در سه عنوان و قالب ذیل ارائه کرد.

۱. بیان مجموع قواعد دانش اصول با تکلیف به اجتهاد و استنباط احکام

قرآن کریم در آیاتی برخی مکلفان را به اجتهاد و استنباط احکام فرمان داده است. از جمله در آیه ۱۲۲ سوره توبه، برخی مؤمنان به تفقه در دین و انداز دیگران پس از تفقه مکلف شده‌اند:

﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾ چرا از هر گروهی دسته‌ای به سفر نروند تا دانش دین خویش را بیاموزند و چون بازگشتند مردم خود را هشدار دهند، باشد که از زشتکاری حذر کنند؟

در این آیه، خداوند متعال به‌طور واجب کفایی برخی مسلمانان را مکلف کرده است تا با سفر به مراکز علمی و تفقه در دین، قوم خود را در بازگشت انداز کنند. فقیهان اسلامی بر آن هستند که آیه یاد شده بر وجوب کفایی اجتهاد دلالت دارد (شهید ثانی، ۱۴۲۱ق، ۱/۱۹؛ کاشف الغطاء، ۱۳۸۱ق، ۱/۲۵۹) و چون اجتهاد جز با فراگیری و کاربرد برخی علوم، از جمله قواعد دانش اصول، قابل تحقق نیست (مرعشی، ۱۴۲۲ق، ۸۰/۱؛ فاضل تونی، ۱۴۱۲ق، ۲۵۱)، لازمه آیه فراگیری قواعد دانش علم اصول و کاربرد آن‌ها برای برداشت معارف و احکام دین جهت انداز دیگران خواهد بود.

افزون بر آیه یاد شده، قرآن کریم در آیه ۸۳ سوره نساء نیز به توانایی استنباط احکام دین از سوی برخی انسان‌ها اشاره کرده است. این استنباط در آیه یاد شده، اجتهاد و استنباط احکام شرعی از متون دینی را هم شامل می‌شود که در مباحث پیشین به چگونگی دلالت و اشتغال آیه بر اجتهاد و استنباط احکام اشاره شد.

۲. بیان مصادیق قواعد دانش اصول در قرآن

ظرفیت دیگر اشتغال قرآن کریم بر قواعد دانش اصول، بیان قواعد متعددی از این دانش در این کتاب الهی است. بیان قواعد یاد شده در قرآن کریم یا به صورت مستقیم و صریح انجام گرفته است، مانند حجت شمردن ظاهر قرآن یا سخن پیامبر

و اهل بیت علیهم السلام در آیاتی از قرآن و یا اینکه قواعد یاد شده به صورت غیر مستقیم و تلویحی در آیات قرآن مطرح شده است؛ مانند طرح احکام شرعی در قالب قواعد اصولی که اهل بیت علیهم السلام با الهام از این آیات، قواعد یاد شده را پایه گذاری کرده اند و بر اساس آن ها احکام فراوانی را از قرآن استخراج کرده اند. در ذیل به این دو دسته از قواعد اصولی مطرح در قرآن اشاره می کنیم:

(الف) قاعده حجیت ظواهر کتاب: خداوند متعال در آیات فراوانی، ظاهر آیات قرآن را حجت دانسته است. از جمله این آیات، آیاتی هستند که در آن ها مؤمنان مأمور به تدبر در قرآن شده اند: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ» (نساء: ۸۲)؛ آیاتی که مرجع حل اختلافات قرآن دانسته شده است: «وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ» (شوری: ۱۰) و نیز «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» (نساء: ۵۹). در روایات، مراد از ارجاع اختلافات به خداوند، تمسک به آیات محکم قرآن دانسته شده است (حر عاملی، ۱۴۱۴ق، ۱۲۱/۲۷). همچنین، آیاتی که مؤمنان را به تبعیت از قرآن فرمان داده است: «وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ» (هود: ۱۰۹).

(ب) قاعده حجیت سنت پیامبر صلی الله علیه و آله: قرآن کریم در آیاتی، سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را حجت شمرده است. از جمله این آیات، آیاتی هستند که سخن پیامبر را وحی و سخن خداوند دانسته است: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (نجم: ۳ و ۴)؛ آیاتی که اطاعت از رسول را اطاعت از خدا شمرده است: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» (نساء: ۸۰) و آیاتی که به پذیرش اوامر و نواهی رسول فرمان داده است: «وَمَا تَأْكُمُ الرَّسُولَ فُحْذَوْهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَأَنْتَهُوا» (حشر: ۷).

(ج) قاعده حجیت سنت امامان معصوم: حجت دانستن سنت معصومان علیهم السلام از دیگر اصولی است که در آیات متعدد یادآوری گردیده است. از جمله این آیات:

۱. آیاتی که اطاعت از اولی الامر را لازم شمرده است: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء: ۵۹)؛

۲. آیاتی که در آن ها مؤمنان به ارجاع اخبار به اولی الامر مکلف شده اند: «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ» (نساء: ۸۳)؛
۳. آیاتی که مؤمنان به همراهی مطلق با صادقین مکلف شده اند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ

جستارهای

فقهی و اصولی

سال دهم، شماره پیاپی ۳۷
۱۴۰۳

۲۲۴

أَمِنُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» (توبه: ۱۱۹).

در روایات، مقصود از «اولی الامر» امامان معصوم علیهم السلام دانسته شده‌اند (کلینی، ۱۳۶۳/۱، ۲۷۶/۱) و مراد از «صادقین» در آیه ۱۱۹ سوره توبه اهل بیت علیهم السلام معرفی شده‌اند (کلینی، ۱۳۶۳، ۲۰۸/۱).

د) قاعده حجیت خبر واحد: در قرآن کریم، خبر واحد ثقه حجت شمرده شده است. ازجمله این آیات:

۱. آیاتی که در آن مؤمنان مکلف شده‌اند تا تنها در مورد خبر فرد فاسق تفحص کنند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ» (حجرات: ۶) که مفهوم آن عدم لزوم تفحص خبر عادل و حجت بودن آن است (حکیم، ۱۹۷۹م، ۲۰۶).

۲. آیاتی که مؤمنان به تفقه در دین و انذار دیگران پس از آن مکلف شده‌اند: «فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ» (توبه: ۱۲۲). براساس این آیه، لازمه وجوب انذار و پذیرش آن، حجیت قول منذر است (محقق حلی، ۱۴۰۳ق، ۵۴۳).

قرآن کریم الهام بخش
قواعد اصولی

ه) قاعده دلالت امر بر وجوب: مشهور اصولیان معتقد هستند که ماده یا هیئت امر بدون نصب قرینه، دلالت بر وجوب دارد (مظفر، بی تا، ۱۱۲/۱ و ۱۱۳). این قاعده در آیات متعدد تأیید شده است.

۱. آیه ۱۲ اعراف که در آن شیطان به سبب مخالفت با امر الهی مورد توبیخ قرار گرفته است: «قَالَ مَا مَنَّكَ إِلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ»؛ زیرا اگر امر دال بر وجوب نبود، توبیخ ابلیس معنا نداشت (عاملی، بی تا، ۴۷).

۲. آیاتی که در آن‌ها از تهدید تارکان اوامر الهی یاد شده است: «فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (نور: ۶۳)؛ زیرا اگر امر دال بر وجوب نبود، تهدید معنایی نداشت (عاملی، بی تا، ۴۷).

۳. آیاتی که مخالفت کنندگان اوامر خدا و رسول را مستحق عذاب دانسته است: «وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا» (جن: ۲۳).

بر اساس قاعده یاد شده در روایات و کلمات فقیهان، احکام فراوانی از قرآن

برداشت شده است. از جمله، در حدیثی از محمد بن ابی نصر آمده است: «سألته: يتمتع الأمة بإذن أهلها؟ قال: نعم، إن الله عز وجل يقول: ﴿فَأَنكِحُوا هُنَّ بِأَذْنِ أَهْلِهِنَّ﴾» (نساء: ۲۵)؛ یعنی از امام رضا علیه السلام سؤال کردم که آیا تمتع با کنیز باید با اجازه ولی او باشد؟ امام فرمود: بلی. خداوند متعال می فرماید: «با اجازه ولی کنیزها با آنان ازدواج کنید» (حر عاملی، ۱۴۱۴ق، ۴۰/۲۱).

و) قاعده دلالت نهی بر تحریم: مشهور اصولیان اعتقاد دارند که ماده و هیئت نهی در صورت عدم نصب قرینه بر حرمت دلالت دارد (مظفر، بی تا، ۱/۱۴۸ و ۱۴۹). این نظر در آیات متعدد قرآن تأیید شده است، مانند:

۱. آیاتی که نواهی خدا و رسول صلی الله علیه و آله را از حدود خدا دانسته و مخالفت کنندگان را ظالم شمرده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُدْرِكُوا الْهَيْمَةَ وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَلَدِ إِنَّكُمْ عِنْدَ اللَّهِ قَنَاطُورٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ (بقره: ۲۲۹).

۲. آیاتی که آنان را تهدید به عذاب کرده است: ﴿وَمَا نَهَاكُم عَنْهُ فَأَنْتُمْ مُنَاقِبُونَ﴾ (حشر: ۷).

بر اساس قاعده یاد شده، احکام زیادی از قرآن برداشت شده است. از جمله در روایتی از امام رضا علیه السلام آمده است که خطاب به فردی که دیگری را با لقب یاد کرده بود، فرمود: «هات اسمہ و دع عنک هذا، ان الله عزوجل يقول: ﴿وَلَا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ﴾». (حجرات: ۹) ولعل الرجل یکره هذا؛ او را با اسمش صدا بزن و لقب را رها کن؛ زیرا خداوند می فرماید: «به یکدیگر لقب زشت ندهید، شاید وی این لقب را ناخوشایند بداند» (مظفر، بی تا، ۱/۴۰۱).

ز) حجیت عقل در قرآن: عقل یکی از منابع اجتهاد و استنباط احکام در اصول فقه است که مورد توجه فقیهان شیعه و اهل سنت قرار دارد، هرچند در خصوص حیطة رجوع به احکام عقلی، میان فقیهان اسلامی اختلاف نظر وجود دارد (حکیم، ۱۹۷۹م، ۲۷۷؛ غزالی، ۱۴۱۷ق، ۱۵۹). قرآن کریم در آیات متعدد با تعابیر مختلف، فهم و حکم عقل را حجت دانسته است. از جمله آیاتی که انسان ها را به تفکر و تعقل دعوت کرده است، می توان به آیه ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ (رعد: ۱۳، ۴ و ...) اشاره کرد. همچنین آیاتی که از انسان ها می پرسد چرا تعقل نمی کنند، مانند: ﴿وَأَن تَعْقِلُوا﴾

جستارهای
فقهی و اصولی
سال دهم، شماره پیاپی ۳۷
۱۴۰۳

۲۲۶

تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (بقره: ۲، ۴۴ و ۷۶ و ...) وجود دارد. علاوه بر این، و آیاتی که انسان‌ها را به دلیل عدم تعقل مذمت کرده‌اند، مانند «صُمُّ بُكْمٌ عُمًى فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» (بقره: ۲، ۱۷۱) نیز در قرآن آمده است.

ه) قاعده محکم و متشابه: یکی دیگر از قواعد اصولی، وجود محکّمات و متشابهات در قرآن و روایات و لزوم ارجاع متشابهات به محکّمات است. قرآن کریم در آیه ۷ سورة آل عمران به این قاعده اشاره کرده است: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ».

بر اساس قاعده یادشده، در روایات اهل بیت (علیهم‌السلام) با ارجاع آیات متشابه به آیات محکم، موضوعات مختلفی تبیین و احکام آن‌ها بیان شده است. از جمله، در روایتی زید شحام می‌گوید:

«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنِ الرِّفْثِ وَالْفُسُوقِ وَالْجِدَالِ، قَالَ: أَمَّا الرِّفْثُ فَالْجَمَاعُ وَ أَمَّا الْفُسُوقُ فَهُوَ الْكَذِبُ، أَلَا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ﴾» (حجرات: ۹).

از امام صادق (ع) درباره معنای «رفث»، «فسوق» و «جدال» پرسیدم. حضرت فرمود: مراد از «رفث» آمیزش است و اما «فسوق» به معنای دروغ است. آیا سخن خداوند را نشنیده‌ای که می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر فاسقی برایتان خبری آورد، تحقیق کنید، مباد از روی نادانی به مردمی آسیب برسانید؟» (حر عاملی، ۱۴۱۴ق، ۱۲/۴۶۷).

ح) قاعده عام و خاص: قاعده اصولی دیگر، قاعده عام و خاص است که گاه با استناد به عموم آیات و گاه با تمسک به آیات خاص، احکامی از قرآن برداشت می‌شود. از جمله، قرآن در آیه ۹۷ سورة آل عمران وارد شونده‌گان به حرم الهی را از تعرض دیگران ایمن شمرده است: «وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا». در حدیثی، امام صادق (ع) با استناد به عموم «مَنْ دَخَلَهُ»، همه وارد شونده‌گان به حرم الهی، اعم از انسان‌ها و حیوانات را در امان دانسته و تعرض به آن‌ها را حرام شمرده است: «... مَنْ دَخَلَ الْحَرَمَ مِنَ النَّاسِ مُسْتَجِيرًا بِهِ فَهُوَ آمِنٌ مِنْ سَخَطِ اللَّهِ وَمَنْ دَخَلَهُ مِنَ الْوَحْشِ وَالطَّيْرِ كَانَ

أَمِنَّا مِنْ أَنْ يَهَاجَ أَوْ يُؤْذَى حَتَّى يَخْرُجَ مِنَ الْحَرَمِ» (کلینی، ۱۳۶۳، ۲۲۶/۴).

در آیه‌ای دیگر، قرآن کریم از لزوم امر به معروف و نهی از منکر بر مسلمانان خبر داده است: «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (آل عمران: ۱۰۴). در روایتی، امام صادق علیه السلام با استشهاد به تعبیر خاص «مِنْكُمْ» در آیه یادشده، این تکلیف را تنها بر افراد توانمند، تأثیرگذار و آگاه به شناخت معروف از منکر واجب دانسته است: «وَسُئِلَ عَنِ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْاجِبٌ هُوَ عَلَى الْأُمَّةِ جَمِيعًا؟ فَقَالَ: لَا، فَقِيلَ لَهُ: وَلَمْ؟ قَالَ: إِنَّمَا هُوَ عَلَى الْقَوِيِّ الْمُطَاعِ، الْعَالِمِ بِالْمَعْرُوفِ مِنَ الْمُنْكَرِ... وَالِدَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَوْلُهُ: «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ...» فَهَذَا خَاصٌّ غَيْرُ عَامٍّ» (کلینی، ۱۳۶۳، ۵۹/۵ و ۶۰).

ط (قاعدۀ مطلق و مقید: مطلق و مقید از دیگر قواعد مطرح در علم اصول است که قرآن کریم در آیات فراوان، با طرح احکام شرعی در دو قالب یادشده، الهام‌بخش استخراج احکام بر پایه این قواعد گردیده است. به‌عنوان نمونه، قرآن کریم در آیه ۲۲۴ سوره بقره از سوگند به نام خدا نهی کرده است: «وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ». در حدیثی، امام صادق علیه السلام با استناد به اطلاق سوگند در آیه، سوگندهای راست و دروغ را مطلقاً جایز ندانسته است: «لَا تَحْلِفُوا بِاللَّهِ صَادِقِينَ وَلَا كَاذِبِينَ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ نَهَى عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ: ...» (کلینی، ۱۳۶۳، ۴۳۴/۷).

جستارهای
فقهی و اصولی
سال دهم، شماره پیاپی ۳۷
۱۴۰۳

۲۲۸

در آیه‌ای دیگر، قرآن کریم حکم کفاره قتل خطا را آزاد کردن برده مؤمن دانسته است: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ». در روایتی، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با استشهاد به تفسیر در آیه «رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ»، مسلمانان را مکلف به آزاد کردن برده مؤمن کرده‌اند؛ زیرا برده در آیه یادشده مقید به ایمان داشتن شده است: «كُلُّ الْعِتْقِ يَجُوزُ لَهُ الْمَوْلُودُ إِلَّا كَفَّارَةَ الْقَتْلِ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: «فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ»، قَالَ: يَعْنِي بِذَلِكَ مَقْرَّةٌ قَدْ بَلَغَتْ الْحَنَثَ» (کلینی، ۱۳۶۳، ۴۶۳/۷).

در حدیثی دیگر، منصور بن حازم می‌گوید: مردی از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: مردی با زنی ازدواج کرده است؛ ولی قبل از مقاربت با وی، زن از دنیا رفته است. آیا مرد می‌تواند با مادر وی ازدواج کند؟ حضرت با تقیه پاسخی ارائه دادند. در این هنگام، من به آن حضرت عرض کردم:

فدایت شوم، شیعه به قضاوت علی علیه السلام در این مسئله افتخار می کند که ابن مسعود در آن فتوا داده و آن را جایز شمرده است؛ ولی سپس به نزد علی علیه السلام آمده و از آن حضرت درباره حکم این موضوع سؤال کرد. حضرت از او پرسید: از کجا این حکم را دریافت کرده‌ای؟ ابن مسعود پاسخ داد: از این آیه که می فرماید: ﴿وَرَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ﴾. (نساء: ۲۳)؛ و دختران زنان شما که در کنار شما هستند، هرگاه با آن زنان هم‌بستر شده‌اید، بر شما حرام شده‌اند؛ ولی اگر هم‌بستر نشده‌اید، گناهی مرتکب نشده‌اید. حضرت در پاسخ او فرمود: این برداشت تو اشتباه است؛ زیرا حرمت ازدواج با دختر زن در آیه مقید به مقاربت با مادر شده است: (هذه مستثناة)؛ ولی حرمت ازدواج با مادر مطلق و بدون قید است (هذه مرسلة): ﴿وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ﴾ (کلینی، ۱۳۶۳، ۴۲۲/۵).

در این روایت نیز به وجود مطلق و مقید در قرآن کریم، هرچند با تعبیر دیگری مانند (هذه مستثناة - هذه مرسلة) اشاره شده و بر پایه آن‌ها احکام یاد شده از قرآن برداشت گردیده است.

قرآن کریم الهام بخش
قواعد اصولی

ی) قاعده مفهوم موافق و مخالف: یکی از قواعد اصولی دیگر، مفهوم موافق و مخالف است که در آیات فراوان قرآن کریم، احکام شرعی در قالب این مفاهیم بیان شده است و در روایات اهل بیت علیهم السلام احکام متعددی بر پایه این قواعد از قرآن برداشت گردیده است.

مفهوم موافق: قرآن کریم در آیه ۲۳ سوره اسراء، مؤمنان را از گفتن «اف» به پدر و مادر نهی کرده است: ﴿إِنَّمَا يَنْهَىٰ عَنْكَ الْكِبَرُ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌ﴾. در روایتی از امام باقر علیه السلام، با استناد به مفهوم موافق این آیه، فرزندان را از ارتکاب کارهایی بالاتر از اف گفتن، همچون زدن و بدتر از آن، بر حذر داشته است: «قال: هو أدنى الأدنى، حرمة الله فما فوقه» (نوری، ۱۴۰۸، ۱۹۱/۱۵).

مفهوم مخالف: مفهوم مخالف در اصول به چند قسم تقسیم شده است که این اقسام به شرح زیر هستند:

الف) مفهوم مخالف شرط: قرآن کریم در آیه ۶ سوره نساء به استرداد اموال

یتیمان به آنان بعد از رسیدن به سن رشد امر کرده است: ﴿وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ﴾. در روایتی، امام باقر یا امام صادق علیه السلام با استناد به مفهوم مخالف شرط در این آیه، مؤمنان را از استرداد اموال یتیمان قبل از رسیدن به سن رشد نهی کرده اند: «فَإِذَا آنَسَ مِنْهُ الرُّشْدَ دَفَعَ إِلَيْهِ الْمَالَ وَأَشْهَدَ عَلَيْهِ، وَإِنْ كَانُوا لَا يَعْلَمُونَ أَنَّهُ قَدْ بَلَغَ فَإِنَّهُ يُمْتَحَنُ بِرِيحٍ يُنْطِئُهُ أَوْ نَبَتٍ عَانَتِهِ، فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَقَدْ بَلَغَ فَيُدْفَعُ إِلَيْهِ مَالُهُ إِذَا كَانَ رَشِيدًا» (نوری، ۱۴۰۸ق، ۱۴/۱۲۴).

(ب) مفهوم مخالف وصف: قرآن کریم در آیه ۲۵ سوره نساء ازدواج با کنیزان مؤمن را در صورت عدم توانایی به ازدواج با زنان آزاد مباح شمرده است: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ﴾. در روایتی از امیر مؤمنان علی علیه السلام، با استشهاد به مفهوم وصف ﴿فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ﴾، ازدواج با کنیزان یهودی و مسیحی حرام شمرده شده است: «لا يجوز للمسلم التزويج بالأمة اليهودية ولا النصرانية، لأن الله تعالى قال: ﴿مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ﴾» (راوندی، ۱۳۷۷ق، ۲۱۱).

(ج) مفهوم مخالف حصر: قرآن کریم در آیه ۱ سوره طلاق، شوهران را از اخراج زنان مطلقه رجعی از خانه به جز در صورت ارتکاب فاحشه آشکار نهی کرده است: ﴿لَا تَخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ﴾. در روایتی از امام رضا علیه السلام، با استشهاد به مفهوم حصر در آیه ﴿إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ﴾، اخراج زن را در صورت ارتکاب فاحشه آشکار جایز شمرده است: «بalfاحشة المبينة أن تؤذي أهل زوجها، فإذا فعلت فإن شاء أن يخرجها من قبل أن تنقضي عدتها فعل» (کلینی، ۱۳۶۳، ۹۷/۶).

(د) مفهوم مخالف غایت: قرآن کریم در آیه ۱۸۷ سوره بقره خوردن و آشامیدن روزه داران را در شبها تا طلوع فجر جایز شمرده است: ﴿وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ﴾. در روایتی از امام صادق علیه السلام، با استشهاد به مفهوم غایت در آیه ﴿حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ...﴾، خوردن طعام بر افرادی که یقین به طلوع فجر دارند، حرام شمرده شده است: «وقد حرم الأكل على الذي زعم قد رأى، إن الله يقول: ﴿كلوا واشربوا﴾» (نوری، ۱۴۰۸ق، ۷/۳۴۸).

جستارهای

فقهی و اصولی

سال دهم، شماره پیاپی ۳۷

۱۴۰۳

۲۳۰

نتیجه‌گیری

از مجموع مطالب مطرح‌شده در این پژوهش، این نتیجه به دست می‌آید که خاستگاه اصلی دانش اصول، قرآن کریم است که در آیات متعدد به گونه‌های مختلف به بسیاری از اصول و قواعد این دانش اشاره کرده است. اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام اولین کسانی هستند که اصول و قواعد این دانش را از قرآن استخراج کرده و افزون بر استنباط احکام از قرآن بر اساس این قواعد، این اصول و قواعد را به شاگردان خویش املا کردند و به این وسیله، زمینه اولین تألیفات تدوین‌شده در این دانش را فراهم نمودند. بیان قواعد یادشده در قرآن کریم گاه به صورت کلی است، مانند آیاتی که در آن‌ها مؤمنان به اجتهاد و استنباط احکام الهی از منابع تشریع مکلف شده‌اند. این آیات به گونه‌ای غیرمستقیم فراگیری مجموع قواعد اصولی را شامل می‌شود. گاه نیز به صورت جزئی و خاص است، مانند آیاتی که به بیان مصادیق قواعد اصولی اشاره کرده‌اند. در این آیات یا به گونه‌ای مستقیم به اصل قاعده اصولی اشاره شده است، مانند قاعده حجت شمردن سنت پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام و گاه احکام شرعی در قالب قواعد اصولی طرح گردیده است، مانند بیان احکام شرعی در قالب قاعده امر و نهی و مشابه آن‌ها.

قرآن کریم الهام‌بخش
قواعد اصولی

۲۳۱

با توجه به خاستگاه اصلی علم اصول که قرآن کریم است، باید مرجعیت علمی قرآن در این علم بیش از پیش مورد توجه قرار گیرد. در هر قاعده اصولی، نه تنها یکی از منابع اصلی، بلکه مرجع اصلی برای صحت‌سنجی قاعده یا کشف جزئیات آن باید قرآن کریم باشد. تنها در این صورت است که مرجعیت علمی قرآن در علم اصول مستحکم می‌شود.

منابع

- اندلسی، ابی حیان. (۱۴۲۲ق). *تفسیر البحر المحیط*. چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیه.
انصاری، شیخ مرتضی. (۱۴۱۹ق). *فرائد الاصول*. چاپ اول، قم: مجمع الفکر الاسلامی.
انوری، حسن. (۱۳۸۵). *فرهنگ بزرگ سخن*. چاپ اول، تهران: انتشارات سخن.

جصاص، ابی بکر احمد بن علی. (۱۴۰۵ق). **الفصول فی الاصول**. بی جا: بی نا.

حر عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۱۴ق). **وسائل الشیعه**. چاپ دوم، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث.

حسینی یزدی، مرتضی. (۱۳۸۵ق). **عناية الاصول**. چاپ هفتم، قم: منشورات فیروزآبادی.

حکیم، محمد تقی. (۱۹۷۹م). **الاصول العامه للفقہ المقارن**. بی جا: مؤسسه آل البيت علیهم السلام

خراسانی، محمد کاظم. (۱۴۰۹ق). **کفایة الاصول**. چاپ اول، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث.

دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۳). **لغت نامه**. چاپ اول، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.

راغب اصفهانی. (۱۴۲۷ق). **مفردات الفاظ القرآن**. چاپ دوم، قم: طلیعة النور.

راوندی، فضل الله. (۱۳۷۷ق). **النوادر**. چاپ اول، قم: مؤسسه دارالحدیث.

رضایی اصفهانی، محمد علی. (۱۳۹۶). **مرجعیت علمی قرآن**. مجموع آثار کنگره بین المللی قرآن و علوم انسانی، قم: مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی.

زبیدی. (۱۴۱۴ق). **تاج العروس**. (تحقیق: علی شیری)، بیروت: دار الفکر.

زرکشی، محمد بن بهادر. (۱۴۲۱ق). **البحر المحيط فی اصول الفقه**. بیروت: دارالکتب العلمیه.

سرخسی، ابی بکر. (۱۴۱۴ق). **اصول السرخسی**. چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیه.

سعید السخن، مصطفی. (۱۴۲۰ق). **ابحاث حول اصول الفقه**. بیروت: دارالکلم الطیب.

سینی مازندرانی، علی اکبر. (۱۴۲۵ق). **مبانی الفقه الفعال**. چاپ اول، قم: مؤسسه نشر اسلامی.

شهید ثانی. (۱۴۲۱ق). **وسائل الشہید الثانی**. چاپ اول، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.

شیخ بهایی. (۱۴۲۳ق). **زبدة الاصول**. چاپ اول، قم: مرصاد.

طوسی. محمد بن حسن. (۱۴۱۷ق). **العدة فی اصول الفقه**. چاپ اول، قم: بی نا.

صدر، سید حسن. (بی تا). **تأسيس الشیعه لعلوم الاسلام**. بی جا: مؤسسه اعلمی.

عاملی، حسن بن زین الدین. (بی تا) **معالم الدین و ملاذ المجتهدین**. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.

عبد النعم، محمود. (بی تا). **معجم المصطلحات والالفاظ الفقهیه**. قاهره: دارالفضیله.

عراقی، آقا ضیاء. (بی تا). **شرح تبصرة المتعلمین**. قم: بی نا.

علم الهدی، سید مرتضی. (۱۳۴۶). **الذریعه الی اصول الشریعه**. تهران: بی نا.

علی پور، مهدی. (۱۴۳۱ق). **المدخل الی تاریخ علم الاصول**. قم: جامعه المصطفی العالمیه.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال دهم، شماره پیاپی ۳۷
۱۴۰۳

۲۳۲

- غزالی، محمد بن محمد. (۱۴۱۷ق). **المستصفی فی اصول الفقه**. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- فاضل تونی. (۱۴۱۲ق). **الوافیه فی اصول الفقه**. قم: مجمع الفکر الاسلامی.
- فاکر میدی، محمد و رفیعی، محمد حسین. (۱۳۹۸). مرجعیت علمی قرآن از نگاه علامه طباطبائی. **فصلنامه علمی تخصصی مطالعات علوم قرآن**، ش ۱، ۸-۳۷.
- فتح الله، احمد. (۱۴۱۵ق). **معجم الفاظ فقه الجعفری**. الدمام، بی نا.
- فخر رازی. (۱۴۱۳ق). **التفسیر الکبیر**. قم: انتشارات دفتر تبلیغات.
- کاشف الغطاء، علی. (۱۳۸۱ق). **النور الساطع فی الفقه النافع**. نجف: مطبعة الآداب.
- کاظمی، جواد. (بی تا). **مسالك الافهام الی آیات الاحکام**. تهران: المكتبة المرتضوية.
- کلینی، محمد بن یعقوب کلینی. (۱۳۶۳). **الکافی**. (تحقیق: علی اکبر غفاری)، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- مازندرانی خاجوی، محمد اسماعیل. (۱۴۱۱ق). **الرسائل الفقهیه**. قم: دارالکتب الاسلامیه.
- محقق حلی. (۱۴۰۳ق). **معارج الاصول**. قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
- محمد اسماعیل، شعبان. (۱۴۱۹ق). **اصول الفقه تاریخه و رجاله**. مکه المکرمه: دارالسلام.
- مرعشی، سید شهاب الدین. (۱۴۲۲ق). **القول الرشید فی الاجتهاد والتقليد**. قم: مكتبة آية الله العظمی المرعشی.
- مظفر، محمد رضا. (بی تا). **اصول الفقه**. قم: مؤسسه نشر اسلامي.
- مکارم شیرازی و دیگران. (۱۳۷۵). **تفسیر نمونه**. چاپ هجدهم، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- خمینی، روح الله. (۱۳۶۷). **تهذیب الاصول**. (تقریر: جعفر سبحانی)، چاپ سوم، قم: انتشارات دارالفکر.
- میرزای قمی. (بی تا). **قوانین الاصول**. (میرزا ابوالقاسم خوئی)، بی جا: بی نا.
- نجفی اصفهانی، محمد رضا. (۱۴۱۳ق). **وقایة الازدهان**. چاپ اول، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث.
- نوری، میرزا حسین. (۱۴۰۸ق). **مستدرک الوسائل**. چاپ اول، بیروت: مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث.

References

The Holy Qur'an.

Abū Ḥayyān Andilūsī, Muḥammad ibn Yūsūf. 2001/1422. *Tafsīr Al-Baḥr al-Muḥīṭ fī al-Tafsīr*. Beirut: Dār al-Kutub al-‘Imīyah.

Anwarī, Ḥassan. 2006/1385. *Farhang-i Buzurg-i Sukhan*. Tehran: Intishārāt Sukhan. Jaṣās Al-Jaṣṣās, Aḥmad ibn ‘Alī. 1984/1405 *al-fuṣūl fī al-Uṣūl*.

al-Ḥurr al-‘Āmilī, Muḥammad Ibn Ḥasan. 1993/1414. *Tafsīl Wasā’il al-Shī’a ilā Tahṣīl al-Masā’il al-Sharī’a*. 2nd. Qom: Mu’assasat Āl al-Bayt li Iḥyā’ a-lturāth.

al-Ḥusaynī al-Yazdī al-Fīrūz ābādī, al-Sayyid Murtaḍā. 1980/1400. *‘Ināyat al-Uṣūl fī Sharḥ Kifāyat al-Uṣūl*. 4th. Qom: al-Fīrūz ābādī. Ḥakīm.

al-Ḥakīm, al-Sayyid Muḥammad Taqī. 1979. *al-‘Uṣūl al-‘Āmma li al-Fiqh al-Muqāran*. al-Majma‘ al-‘Ālamī li Ahl al-Bayt (A.S).

al-Khurāsānī, Muḥammad Kāzīm (al-Ākhund al-Khurāsānī). 1989/1409. *Kifāyat al-Uṣūl*. Qom: Mu’assasat Āl al-Bayt li Iḥyā’ al-Turāth.

Dihkhudā, ‘Alī Akbar. 1994/1373. *Lughat Nāmih-yi Dihkhudā*. Tehran: Mu’assisi-yi Intishārāt-i wa Chāp-i Dānishgāh Tihārān (Tehran University).

Al-Rāghib al-Iṣfahānī, Ḥusayn ibn Muḥammad ibn Mufaḍḍal. 2006/1427. *Mufradat Alfāz al-Qur’ān*. Qom: Taḥrī’at al-Nūr.

Quṭb Rāwandī, Sa’īd ibn Hibatullāh. 1996/1377. *Al-Nawādir*. Qom: Mu’assissat Dār al-Ḥadīth.

Riḍāyī Iṣfahānī, Muḥammad ‘Alī. 2017/1396. *Marja’iyat ‘Ilmī Qur’ān*. Majmū’ih Āthār Kungirih-yi Bayn al-Milālī-yi Qur’ān wa ‘Ulūm-i Insānī. Qom: Markaz-I Bayn al-milālī-yi Tarjumih wa Nashr-i al-Muṣṭafā.

al-Ḥusaynī al-Zabīdī al-Wāsiṭī, Murtaḍā. 1993/1414. *Tāj al-‘Arūs min Jawāhir al-Qāmūs*. Beirut: Dār al-Fikr.

Zarkashī, Muḥammad ibn Bahādūr. 2000/1421. *Al-Baḥr al-Muḥīṭ fī Uṣūl al-Fiqh*. Beirut: Dār al-Fikr

Al-Sarakhsī, Muḥammad ibn Aḥmad ibn abī Sahl. 1993/1414. *Uṣūl al-Sarakhsī*. Beirut: Dār al-Fikr.

Sa’īd al-Khin, Muṣṭafā. 1999/1420. *Abḥāth Ḥawl Uṣūl al-Fiqh*. Beirut: Dār al-Kalim al-Ṭayib.

al-Sayfī al-Māzandarānī, ‘Alī Akbar. 2004/1425. *Mabānī al-Fiqh al-Fa’āl fī al-Qawā’id al-Fiqhīyat al-Asāsīyah*. Qom: Mu’assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā’at al-Mudarrisīn.

al-‘Āmilī, Zayn al-Dīn Ibn ‘Alī (al-Shahīd al-Thānī). 2000/1421. *Rasā’il al-Shahīd al-Thānī*. Qom: Mu’assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā’at al-Mudarrisīn.

al-Anṣārī, Murtaḍā Ibn Muḥammad Amin (al-Shaykh al-Anṣārī). 1998/1419. *Farā’id al-*

Uşûl. Qom: Majma‘ al-Fikr al-Islāmī.

al-‘Āmilī, Bhā‘ al-Dīn Muḥammad (al-Shaykh al-Bahā‘ī). 2002/1423. *Zubdat al-Uşûl Ma‘a Hawāshī al-Muşanif ‘Alayhā*. Qom: Mirşād.

al-Ṭūsī, Muḥammad Ibn Ḥasan (al-Shaykh al-Ṭūsī). 1996/1417. *al-‘Uddat fī al-Uşûl al-Fiqh*. Qom: Muḥammad Taqī ‘Alāqibandīyān.

al-Şadr, al-Sayyid Ḥasan. n.d. *Ta’sīs al-Shī‘ah li ‘Ulūm al-Islām*. Mu’assissat al-A‘lamī..

al-‘Āmilī, Ḥassan Ibn Zayn al-Dīn. 2000/1418. *Ma‘ālim al-Dīn wa Mlāḥ al-Mujtahidīn*. Qom: Mu’assasat al-Fiqh.

‘Abd al-Mun‘im, Maḥmūd. n.d. *Mu‘jam al-Muşṭaliḥāt wa al-Alfāz al-Fiqhīyah*. Cairo: Dār al-Faḍīlat.

al-‘Irāqī, Āqā Ḍīyā‘ al-Dīn. n.d. *Sharḥ Tabşirat al-Muta‘allimī*

‘Alam al-Hudā, ‘Alī Ibn al-Ḥusayn (al-Sarīf al-Murtaḍā). 1965/1346. *al-Dharī‘a ilā Uşûl al-Sharī‘a*. Tehran.

‘Alīpūr, Maḥdī. 2010/1431. *Al-Madkhal ilā Tārīkh ‘Ilm al-Uşûl*. Qom: Jāmi‘at al-Muşṭafā al-‘Ālimīyah.

Al-Ghazālī, Abū Ḥāmid Muḥammad. 1997/1417. *Al-Mustaşfā fī ‘Ilm al-Uşûl*. Beirut: Dār al-Kutub al-‘Ilmīyah.

al-Tūnī, ‘Abd Allah Ibn Muḥammad (al-Fāḍil al-Tūnī). 1991/1412. *Al-Wāfiya fī Uşûl al-Fiqh*. Qom: Majma‘ al-Fikr al-Islāmī.

Fākir Meybūdī, Muḥammad; Rafī‘ī, Muḥammad Ḥusayn. 2017/1398. *Marja‘iyat-i ‘Ilmī-yi Qur‘ān az Nigāh-i ‘Allāmah Ṭabāṭabā‘ī*. Faşlnāmih-yi ‘Ilmī Takḥaşūşī-yi Muṭālī‘āt-i ‘Ulūm-i Qur‘ān.

Fathullāh, Aḥmad. 1994/1415. *Mu‘jam Alfāz Fiqh al-Ja‘farī*. Al-Dammam.

Al-Ṭabaristānī al-Rāzī, Ibn Khaṭīb Muḥammad ibn ‘Umar (Fakhr al-Rāzī). 1992/1413. *Tafsīr al-Fakhr al-Rāzī al-Muşṭahir bi al-Tafsīr al-Kabīr waw Maḥāṭīḥ al-Ghayb*. Qom: Büstān-i Kitāb-i Qom (Intishārāt-i Daftar-i Tabliḡhāt-i Islāmī-yi Ḥawzi-yi ‘Ilmīyyi-yi Qom).

Kāshif al-Ghiṭā’, ‘Alī. 1961/1381. *al-Nūr al-Sā‘ī fī al-Fiqh al-Nāfi‘*. Najaf: Maṭba‘at al-Ādāb.

al-Kāzimī, Jawad (al-Fāzil al-Jawād). 1986/1365. *Masālik al-Afhām ilā Āyāt al-Aḥkam*. Edited by Muḥammad Bāqir Sharīfzādī. Tehran: al-Maktabat al-Murtaḍawīyya li Ihya‘ al-Āthār al-Ja‘farīyya.

al-Kulaynī al-Rāzī, Muḥammad Ibn Ya‘qūb (al-Shaykh al-Kulaynī). 1985/1363. *Uşûl al-Kāfi*. Edited by ‘Alī Akbar Ghaffārī and Muḥammad Ākhundī. 4th. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyah.

Al-Māzandarānī Khājū‘ī, Muḥammad Ismā‘īl. 1990/1411. *Al-Rasā‘il al-Fiqhīyah*. Qom: Dār al-Kutub al-Islāmīyah.

- al-Ḥillī, Najm al-Dīn Ja'far Ibn al-Ḥasan (al-Muḥaqqiq al-Ḥillī). 1982/1403. *Ma'ārij al-Uṣūl*. Qom: Mu'assasat Āl al-Bayt li Ihya' al-Turāth.
- Sha'bān, Muḥammad Ismā'īl. 1998/1419. *Uṣūl al-Fiqh; Tārīkhuhū wa Rijāluḥū*. Holy Mecca: Dār al-Islām.
- al-'Alawī, al-Sayyid 'Ādil Ibn 'Alī. 2000/1421. *al-Qawl al-Rashīd fī al-Ijtihād wa al-Taqlīd*. Qom: Manshūrāt Maktabat Āyat Allāh al-'Uzmā al-Mar'ashī al-Najafī.
- al-Muẓaffār, Muḥammad Riḍā. *Uṣūl al-Fiqh*. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
- al-Makārim al-Shīrāzī, Nāṣir and others. 1983/1362. *Tafsīr-i Namūnah*. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmī.
- al-Subḥānī al-Tabrīzī, Ja'far. 1988/1367. *Tahdhīb al-Uṣūl*. Taqrīrāt Buḥūth al-Sayyid Ruḥullāh al-Khumaynī. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī.
- al-Qommī, al-Mīrzā Abū al-Qāsim (al-Mīrzā al-Qommī). n.d. *al-Qawānīn al-Uṣūl*.
- Al-Najadī al-Iṣfahānī, Muḥammad Riḍā. 1992/1413. *Waqāyat al-Adhḥān*. Qom: Mu'assasat Āl al-Bayt li Ihya' al-Turāth.
- al-Nūrī al-Ṭabasī, al-Mīrzā Ḥusayn (al-Muḥaddīth al-Nūrī). 1987/1408. *Mustadrak al-Wasā'il wa Mustanbaṭ al-Masā'il*. Qom: Mu'assasat Āl al-Bayt li Ihya' al-Turāth.

